



雖然心里充滿了對你的愛，  
但還是怕你會受傷。  
只要你能一直愛我，  
只要你能一直愛我。

# The Star Around The Sun

**"ستاره ای به دور خورشید"**

**مترجم: sehun**

فصلهای دیگر این رمان را میتوانید از سایت مای انیمه دانلود کنید.

**کپی و انتشار این ترجمه غیرقانونی می باشد.**

آدرس سایت: [Myanimes.ir](http://Myanimes.ir)

کانال تلگرام: [@myanimes](https://t.me/myanimes)

برای ارسال انتقادات و پیشنهادات در مورد این رمان میتوانید با آیدی تلگرام

[@Ohsehun\\_ir](https://t.me/Ohsehun_ir) در ارتباط باشید.

## فصل چهل و چهار

اگرچه هی ژنگ در مورد بوسه ای که خارج از فیلمنامه بود چیزی نگفت ، اما شینگ چنگ احساس کرد که کارگردان از این موضوع چندان خوشحال نیست.

در حقیقت ، رفتارش مثل هی ژنگ همیشگی نبود. برای او مهم نبود که بازیگر تصمیم میگرد چگونه بازی کند و تا وقتی که بازی اش منطقی به نظر میرسید اعتراضی نداشت و حتی تشویق و تمجید میکرد.

آن شب ، هی ژنگ به سراغ یانگ یومینگ رفت. شینگ چنگ تازه از حمام بیرون آمده بود و درحالی که با حوله ای که در دستش بود موهایش را خشک میکرد ، صدای هی ژنگ که از راهرو می آمد را شنید. کسی که با او صحبت میکرد یانگ یومینگ بود.

او به سمت در رفت و صبر کرد، در نزدیکی در ایستاده بود تا با دقت گوش کند ، اما هی ژنگ سریع به دنبال یانگ یومینگ به اتاقش رفت و بعد از بسته شدن در ، شینگ چنگ دیگر نتوانست چیزی بشنود.

احساس بدی نسبت به این موضوع داشت. به تخت خواب برگشت و نشست ، حوله را روی سرش گذاشت و دستهایش را بالا آورد و به صورتش فشرد.

او می دانست که احساسات پیچیده ی زیادی در قلبش وجود داشتند و اصلا نمی توانست درست فکر کند. ولی در آن لحظه ، یک جواب قطعی در آستانه افشا شدن بود ، اما جرات نداشت واقعیتهایی که در ذهنش بود را اعتراف کند.

تحمل فیلمبرداری این فیلم واقعا تا به آن لحظه خیلی سخت بود. اما بدترین اتفاق هنوز در راه بود..

از آنجا که برنامه یانگ یومینگ بر همه چیز اولویت داشت ، پس از اتمام فیلمبرداری در شهر کوچک ، خدمه برای فیلمبرداری از پایان فیلم به شهرستان همسایه رفتند.

انتظارها از شینگ چنگ برای کنترل احساساتش خیلی زیاد بود. او نه حوصله درگیر شدن با آن بوسه غیرمنتظره را داشت و نه زمان داشت که در آن روزها از ضعیف ترین اشاره عاشقانه بین او و یانگ یومینگ لذت ببرد و مجبور شد در اسرع وقت به حالت زخم خورده‌ی جیان یوان برگردد و فیلمبرداری را ادامه دهد.

شکی وجود نداشت که یانگ یومینگ در طول فیلمبرداری بیشتر از هی ژنگ به او کمک کرده بود.

قبلا شینگ چنگ همیشه می گفت که یانگ یومینگ آیدل اوست. او بسیاری از فیلم های یانگ یومینگ را تماشا کرده بود ، او را تحسین می کرد و به او احترام می گذاشت ، اما تنها زمانی که واقعاً در مقابل او فیلمبرداری می کرد ، میفهمید که یانگ یومینگ واقعاً چه بازیگر بزرگی است.

یانگ یومینگ بدون توجه به شرایط، توانست سریعاً به صورت فوق العاده حرفه ای وارد شخصیتش شود و تقریباً هرگز نخندید. او به بازیگری که مقابلش بازی می کرد احترام می گذاشت و توانست طرف مقابل را هم وارد شخصیتش کند. همین باعث شد که شینگ چنگ در طول مراحل فیلمبرداری مسائل غیرواقعی و واقعیت را بارها باهم قاطی کند.

یکی از سخت ترین صحنه هایی که باید تحملش میکرد، صحنه ای بود که در آغوش یانگ یومینگ گریه می کرد .حتی وقتی کارگردان "کات" را فریاد زد ، شینگ چنگ باز هم نتوانست جلوی اشک هایش را بگیرد و از آغوشش بیرون بیاید. یانگ یومینگ هم از اول تا آخر او را در آغوشش نگه داشته بود.

تمام توانش با گریه رفته بود، بنابراین همانطور که در آغوش یانگ یومینگ بود روی زمین نشست. یومینگ با یک دستش کمر شینگ چنگ را به سمت خود کشید و دست دیگرش مدام موهای شینگ چنگ را نوازش می کرد.

آنها همینطور ماندند تا اینکه شینگ چنگ دیگر نتوانست گریه کند. سرش را بلند کرد تا با چشمان قرمز و متورمش به یانگ یومینگ نگاه کند و یانگ یومینگ لبخندی زد و گفت: "چیزی نیست."

شینگ چنگ ناگهان احساس بهتری داشت. در آن لحظه ، او احساس کرد که یانگ یومینگ فقط یانگ یومینگ است و خودش هم جیانگ یوان نبود، بنابراین توانست آن احساسات غم انگیز را کنار بگذارد.

با این حال، مدت کوتاهی بعد از آن، صحنه های یانگ یومینگ تمام شدند.

در روز تمام شدن صحنه هایش ، یانگ یومینگ تمام خدمه را برای شام به رستوران هتل دعوت کرد. با این حال، از آنجا که برنامه اش خیلی فشرده بود ، مجبور شد بلافاصله بعد از شام با اتوبوس به فرودگاه برود ، حتی نمیتوانست یک شب دیگر بماند.

قبل از شام ، شینگ چنگ به اتاقش رفت تا دوش بگیرد و لباسهایش را عوض کند. او موهایش را جدی مرتب کرد و سشوار کشید ، گردنبندی را که یانگ یومینگ به او داده بود پیدا کرد و آن را پوشید.

دیگر دیر شده بود ، با این حال هنوز در حمام جلوی آینه بزرگ بود تا موهایش را مرتب کند. جلوی موهایش حالتی که میخواست در نمی آمدند و نامرتب میشدند. اضطراب وصف ناپذیری او را فرا گرفته بود و ناگهان شانه را پرت کرد.

شانه‌ی پلاستیکی گوشه حمام روی زمین افتاد.

شینگ چنگ دستهایش را روی سینک قرار داد و نفس عمیقی کشید و سعی کرد خودش را آرام کند. همانطور که به انعکاس خود در آینه خیره شده بود، تصور کرد که صورتش خیلی بیحال و رنگ پریده است. البته چیز جدیدی نبود. طبق روحیه جیانگ یوان ، او لاغرتر از اوایلش بود و تمام صورتش ظاهری افسرده داشت که حتی آرایش نمی توانست آن را بپوشاند. اما این دلیل نگرانی‌اش نبود. تنها دلیل نگرانی او این بود که یانگ یومینگ داشت میرفت.

شینگ چنگ روی زمین نشست ، شانه را که روی زمین افتاده بود برداشت و با یک حوله مرطوب پاک کرد. نفس عمیقی کشید و دوباره موهایش را حالت داد. اینبار موفق شد و موهایش مرتب سر جایشان ماندند.

وقتی شینگ چنگ به رستوران رفت ، تیم تولید از قبل به آنجا رسیده بودند. به نظر می رسید یانگ یومینگ از مدتی قبل آنجا بود. او برای غذا خوردن ننشسته بود در عوض با کارکنان مشروب می نوشید و یک لیوان شراب در دست داشت. در چنین موقعیتی ، او به

طور طبیعی مرکز توجه همه بود. به آرامی و با ظرافت با همه کسانی که به او مشروب تعارف میکردن مینوشید و برایش مهم نبود آن شخص در گروه چه موقعیتی دارد.

هی ژنگ روی میزی نزدیک به وسط نشسته بود و هنگام سیگار کشیدن با دستیار فیلمبردار صحبت میکرد.

درست زمانی که شینگ چنگ به سمت یانگ یومینگ می رفت ، هی ژنگ دستش را بلند کرد و فریاد زد: "شینگ چنگ، بیا اینجا بشین."

شینگ چنگ ایستاد و به او نگاه کرد ، سپس نگاهی سریع به یانگ یومینگ انداخت و سرانجام رفت تا روی صندلی خالی کنار هی ژنگ بنشیند.

هی ژنگ دستی روی شانه اش گذاشت و از او پرسید: "اوضاع چطوره؟"

اخیراً ، وقتی هی ژنگ او را می دید ، دائم از او می پرسید که چطور است؟ کارگردان احتمالاً می دانست که احساسات او به شدت تحت تأثیر شخصیت های فیلم قرار گرفته است ، بنابراین هرازگاهی نگرانی اش را با این جملات کوتاه نشان میداد.

شینگ چنگ گفت: "خیلی خوبه."

هی ژنگ چیزی نگفت و با سیگاری در دهانش به او خیره شد.

شینگ چنگ به طرف او نگاه کرد: "چیزی شده؟"

هی ژنگ نفس عمیقی کشید و گفت: "ظاهرت به نظر خیلی خوب نمیاد."

شینگ چنگ کمی مبهوت به لیوان شفاف شیشه ای که جلوییش قرار گرفته بود خیره شد.

هی ژنگ گفت: "فعلاً جوونی. باید صبر کنی. بعداً هرچی بیشتر فیلمبرداری کنی کمتر تحت تاثیر قرار میگیری. یومینگو نگاه کن. اون یه روباه پیره که در برابر هرچیزی آسیب نمیبینه، بعد از ظهر بازی میکنه و وقتی شب میشه بازی رو میذاره کنار."

در پی صحبت های او، شینگ چنگ به یانگ یومینگ نگاه کرد.

یانگ یومینگ در حال لبخند زدن بود و با شخصی صحبت می کرد. اگر با دقت نگاه میکردی، لبخند او فقط یک لبخند بود، به هیچ وجه پیچیده و از سر تظاهر نبود. اگر مجبور بود لبخندش را توصیف کند، احتمالاً میگفت لبخند آرامی بود.

شینگ چنگ ناگهان خواست یک لیوان شراب روی میز پیدا کند، اما سریع متوجه شد که رستوران سلف سرویس است و لیوان های روی میز همه لیوان هایی هستند که افراد دیگر از آن نوشیده بودند، بنابراین بلند شد و رفت تا مشروب بیاورد. "من برم به آقای مینگ مشروب تعارف کنم."

هی ژنگ به پشتی صندلی تکیه داد، پاهایش را از روی هم رد کرد و به او نگاه کرد و گفت: "اره. باید بری... برو."

## فصل چهل و پنج

شینگ چنگ یک لیوان شراب قرمز برداشت و به طرف یانگ یومینگ رفت.

شخصی که کنار یانگ یومینگ بود تازه از او جدا شده بود. یانگ یومینگ لیوانی در دست داشت که هنوز نصفش پر از شراب سفید بود ، مایع شفاف کم رنگی که آرام تکان می خورد.

وقتی یانگ یومینگ متوجه شد شینگ چنگ در حال آمدن است ، بدنش که اول به پشتی صندلی تکیه داده شده بود کمی صاف شد. نگاهی به سمت شینگ چنگ انداخت.

در این حین ، دو نفر دیگر ناگهان با لیوان شراب آمدند تا با یانگ یومینگ مشروب بخورند. یانگ یومینگ لبخندی زد و لیوانشان را به هم زدند و او فقط لیوان را به لبش نزدیک کرد تا یک جرعه کوچک بخورد.

شینگ چنگ در راهش ایستاد. با شنیدن صدای دختران جوانی که دور میز نزدیک او نشسته بودند و او را "اقای شیا شینگ چنگ" صدا می کردند، برگشت. دختران به او سلام کردند و او موقتا پشت میز آنها نشست.

او آدم راحتی بود. برخلاف یانگ یومینگ که مودب و دست نیافتنی بود ، او به راحتی و با هر کارکنی به او برمیخورد بگو بخند میکرد ، به ویژه کارکنان زن که همه با هر سنی او را دوست داشتند.

بعد از اینکه بارها نامش صدا زده شد ، دخترها پی در پی چندین لیوان شراب قرمز برای او پر کردند. او آنقدر مضطرب بود که همه آنها را به سرعت مینوشید.

او به نوشیدن ادامه داد تا اینکه یانگ یومینگ آمد. دستش را پشت صندلی که شینگ چنگ روی آن نشسته بود گذاشت به دختران جوان روی میز گفت: "من اول به افتخار همتون مشروب میخورم."

دختران بلافاصله بلند شدند و لیوان هایشان را با یانگ یومینگ به هم زدند. وقتی یانگ یومینگ لیوان شرابش را تمام کرد، دستش را روی شانه شینگ چنگ فشار داد و گفت: "شینگ چنگ، بیا"

شینگ چنگ بلند شد و به دنبالش رفت و فراموش نکرد که لیوان شراب خودش را بردارد. او به یانگ یومینگ رسید. هردو به سمت میز چهار نفره‌ای که نزدیک به پنجره بود رفتند و نشستند.

از آنجا که همه در وسط رستوران جمع شده بودند، ردیف صندلی‌های کنار پنجره همه خالی بود.

آن دو رو به روی هم نشسته بودند. شینگ چنگ کمی مست شده بود تا جایی که گونه هایش سرخ شده بودند و با چشمهایی نیمه باز به یانگ یومینگ نگاه میکرد.

یانگ یومینگ از او پرسید: "چیزی هست که بخوای به من بگی؟"

او صاف نشسته بود، هر دو دستش روی میز بودند، دست راستش پای لیوانش را گرفته بود و انگشتان دست چپش آرام و کمی خمیده بود. انگشتهایش بلند و باریک بودند، مفاصلش واضح و رگهای بنفش روشن به وضوح در پشت دستهایش خودنمایی میکرد.

آنها دستهای یک مرد بالغ بودند ، کمی خشن ، گرم و قوی که شینگ چنگ را بشمار در آغوش گرفته و حتی نوازش کرده بودند. اما شینگ چنگ برای اولین بار ، انگشتی را در انگشت حلقه‌ی دست چپ یانگ یومینگ دید.

حلقه پلاتینی ظاهری ساده داشت ، اما از نظر طراحی دقیق بود و می توان گفت که قیمتش ارزان نبود.

نگاه شینگ چنگ از چهره‌ی یانگ یومینگ به دستش افتاد. او مدتها به آن نگاه کرد ، سپس پرسید: "اون حلقه‌ی ازدواجه؟"

یانگ یومینگ ناخودآگاه انگشتش را کمی با انگشت شستش چرخاند و جواب داد: "اره." شینگ چنگ گفت: "تا حالا ندیده بودم دستتون کنید."

یانگ یومینگ به او گفت: "انداختن و دراوردنش موقع فیلمبرداری راحت نیست."

در حال حاضر صحنه‌های او به پایان رسیده بودند ، بنابراین او دوباره حلقه ازدواجش را انداخته بود و انگار به طور رسمی به شینگ چنگ هشدار داد که "متاهل است."

شینگ چنگ لیوان شراب را محکم فشار داد. نفسش را آرام بیرون داد تا خودش را آرام کند و سری تکان داد و با صدایی ملایم گفت: "پس به خاطر همینه."

او با اندوه فکر می کرد بزرگترین مانعی که بین او و یانگ یومینگ وجود داشت سن ، جنسیت یا این واقعیت که آنها در صنعت سرگرمی مورد توجه خیلی ها هستند نبود ، بلکه مانع اصلی وضعیت یانگ یومینگ بعنوان یک مرد متاهل بود..

شینگ چنگ در یک خانواده شاد و خوشبخت بزرگ شده بود. در بزرگسالی ، والدینش او را دوست داشتند ، برای هر چیزی که می خواست می جنگید و از حمایت دختری که ممکن بود وارد زندگی اش شود دست نمیکشیدند.

اما یانگ یومینگ فرق داشت، زیرا دیگر فقط به آن دو مربوط نمی شد. او شینگ چنگ را دنبال نمیکرد ، به احساساتش اعتراف نمیکرد ، آنها حتی نمیتوانستند در یک رابطه مبهم قرار بگیرند و ارزشهای اخلاقی او این اجازه را نمی داد.

بنابراین وقتی فیلم تمام میشد ، کارشان هم باهم تمام میشد. اما در همان لحظه، تنها یک چیز وجود داشت که او به طور غیرقابل توصیفی از آن مطمئن بود، و آن این بود که یانگ یومینگ را دوست داشت. شاید او بیش از حد در نقشش غرق شده بود ، یا شاید احساساتش نسبت به یو هایانگ به یانگ یومینگ منتقل شده بود ، اما فقط می دانست که او را دوست دارد ، می خواهد او را در آغوش بگیرد ، ببوسد، می خواهد با او بخوابد.

شینگ چنگ نفس عمیقی کشید ، سپس یک نفس عمیق دیگر ... فشار احساسات روی سینه اش خیلی سنگین بودند.

یانگ یومینگ به آرامی گفت: "شینگ چنگ میدونی چرا من بازیگری رو دوست دارم؟" شینگ چنگ نگاهش کرد.

یانگ یومینگ از پنجره به بیرون خیره شد. "بیشتر مردم فقط میتونن يدونه زندگی داشته باشن ، اما با بازیگری ، ما میتونیم زندگی های مختلفی رو تجربه کنیم. درسته که همشون

موقتی‌ان ، اما میتونیم تو اون مدت تبدیل به اون شخص بشیم ، داستانهایی که پیش میادو تجربه کنیم و تمام احساساتشونو درک کنیم."

با این کلمات ، یانگ یومینگ نگاهش را از بیرون گرفت و به او نگاه کرد گفت: "اما این زندگی واقعی ما نیست. بعد از تموم شدن هر فیلمی باید خداحافظی کرد. مهم نیست که چقدر احساسات قوی هستن، با گذشتن زمان میگذرن و به خاطره تبدیل میشن. آخرم به خودمون و زندگی اصلیمون برمیگردیم."

شینگ چنگ ناگهان گفت: "اگر نتونم برگردم باید چیکار کنم؟ آقای مینگ شما میتونی بهم بگی؟"

یانگ یومینگ لحظه ای سکوت کرد و گفت: "نمیتونی از نقشت به عنوان جیان یوان به خودت برگردی؟"

شینگ چنگ سرش را تکان داد. می دانست چشمهایش باید خیلی قرمز باشند.

یانگ یومینگ گفت: "اما جیان یوان خودش این رابطه رو تموم کرده."

شینگ چنگ با چشمانی گشاد به او نگاه کرد. سرانجام ، یک قطره اشک بالاخره افتاد:

یانگ یومینگ گفت: "هیچی وجود نداره که نتونی ازش به قبل برگردی."

## فصل چهل و شش

وقتی یانگ یومینگ رفت هنوز شام تمام نشده بود. او دیگر به اتاقش سر نزد. کسی قبلاً به او کمک کرده بود که چمدان هایش را ببندد و از هتل برود.

ماشینی که او را به فرودگاه می‌رساند در ورودی هتل منتظر او بود.

شینگ چنگ ، هی ژنگ و بقیه یانگ یومینگ را تا در ورودی هتل بدرقه کردند.

یانگ یومینگ قبل از سوار شدن هی ژنگ و شینگ چنگ را در آغوش گرفت. با همان شدت همیشگی و کوتاه او را در آغوشش نگه داشت و به سرعت او را رها کرد. سپس سوار ماشین شد و برای افرادی که او را بدرقه میکردند دست تکان داد.

بعد از بسته شدن در ماشین ، راننده به آرامی ماشین را روشن کرد. شینگ چنگ با خیره شدن به اتومبیل که از ورودی هتل دور می‌شد ، مدت زیادی مات و مبهوت ایستاد. هی ژنگ ضربه ای به پشتش زد: "برگرد اتاقت استراحت کن."

سرش را تکان داد و در حالی که حس شدید رها شدن در قلبش بوجود آمده بود، به اتاقش برگشت. یانگ یومینگ دیگر رفته بود در حالی شینگ چنگ هنوز محکم در آنجا حبس شده بود.

فیلمبرداری دوباره از زمان برگشتن جیانگ یوان به مدرسه بعد از پایان تعطیلات تابستانی شروع میشد. سکانسها در دبیرستانی در شهرستان فیلمبرداری میشدند.

شینگ چنگ از بازیگر جدید ، یک تازه وارد جوان به نام هونگ چی هوی ، که نقش چیو ژن ، سال چهارم ارشد را در مدرسه فانگ جیان یوان بازی میکرد، استقبال کرد.

چیو ژن بعد از ملاقات با جیان یوان در یک سخنرانی به اون نزدیک میشد و بعد هم عاشقش میشد.

در حقیقت ، هونگ چی هوی صحنه های زیادی نداشت. داستان چیو ژن و جیان یوان تنها چند مورد سکانس سریع بود ، اما بازی چی هوی اغلب نمیتوانست هی ژنگ را راضی کند. صحنه ای وجود داشت که چیو ژن جیان یوان را از پشت بغل میکرد و سعی می کرد او را ببوسد ، اما جیان یوان به شدت او را پس میزد و قبول نمیکرد. وقتی چی هوی شینگ چنگ را در آغوش میگرفت دائم تاحدودی معذب به نظر میرسید. هی ژنگ به مانیتور خیره شده بود و فقط دو کلمه را تکرار کرد: "از اول."

چی هوی به اینطور صحنه هایی با کارگردانی هی ژنگ عادت نداشت ، و بعد از گرفتن تقریباً ده سکانس متوالی بدون موفقیت ، اعتماد به نفسش کمتر و کمتر میشد. اندامش سفت شده بود ، نمی دانست چطور بازی کند. شینگ چنگ چاره ای نداشت جز اینکه بارها و بارها به او کمک کند.

بعداً ، هی ژنگ به آنها گفت که استراحت کنند و خود را برای ادامه آماده کنند. کمر چی هوی پر از عرق بود و عمیقاً عذرخواهی کرد. او گفت: "من واقعاً به سبک کارگردانی ایشون عادت ندارم."

شینگ چنگ که گریمور داشت آرایشش را درست میکرد سرش را بالا گرفت و چشمانش را بست، گفت: "منم اول بهش عادت نداشتم ، اما کم کم بهتر میشه." چی هوی موهایش را چنگ زد و آهی کشید.

شینگ چنگ دهانش را باز کرد اما سریع دوباره آن را بست. می خواست چیزی بگوید اما فهمید که نمی تواند. او یانگ یومینگ نبود و هیچ کاری نمی توانست بکند تا چی هوی را در درک شخصیتش راهنمایی کند .

حتی بازی خود او هم بیان احساساتی از ته قلبش بودند . اگر مجبور بود چیزی بگوید ، احتمالاً فقط می توانست بگوید : "سعی کن خودت شخصیت رو پیدا کنی".

این کلمات هیچ کمکی به چی هوی نکرد. او متوجه شد که فاصله بین او و یانگ یومینگ در واقع خیلی زیاد است. اگرچه آنها در یک فیلم مشترک بازی کرده بودند و هی ژنگ اغلب از بازی شینگ چنگ تعریف کرده بود ، اما او همچنان در سطح یانگ یومینگ نبود. فیلمبرداری بعدی کمی دست و پا گیر بود ، اما سرانجام هی ژنگ را راضی کرد.

با این حال ، از زمانی که چی هوی به جمع بازیگران پیوسته بود ، شینگ چنگ به وضوح احساس کرد که پیشرفت فیلمبرداری کند شده است.

جیان یوان به مدرسه بازگشت و زندگی به تدریج آرام شد. او با چیو ژن آشنا شد ، با این حال که چیو ژن خیلی مشتاق بود، اما او حسی نداشت. وقتی یوهایانگ نبود، اصلاً مطمئن نبود که او واقعاً از مردها خوشش می آید یا نه.

تا اینکه یک شب، جیان یوان در یک مهمانی اتحادیه دانشجویی با چیو ژن برخورد میکرد. آن شب ، او بیش از حد مشروب خورده بود و چیو ژن در راه بازگشت به دانشگاه دنبالش می آمد.

جیان یوان خیلی ناراضی بود و به چپو ژن چند بار با لحنی بی حوصله گفت که دنبالش نرود. کمی راه رفت و بعد وارد باجه تلفن دانشگاه شد و برای اولین بار شماره خانه یو هایانگ را گرفت.

برای این صحنه ی تماس تلفنی ، قسمت های شینگ چنگ و یانگ یومینگ جداگانه فیلمبرداری میشد. قسمت یانگ یومینگ قبل از برگشتش فیلمبرداری شده بود و یانگ یومینگ با یک تلفن همراه که به چیزی وصل نبود بازی کرده بود.

اما برای صحنه فعلی هی ژنگ از شینگ خواست تا واقعاً با یانگ یومینگ تماس بگیرد. کارگردان قبل از این با یانگ یومینگ تماس گرفته بود تا از او بخواهد در این صحنه به احساسات شینگ چنگ کمک کند.

این تلفن یک تلفن کارتی بود که امروزه به ندرت پیدا می شود. شینگ چنگ مستقیماً شماره تلفن همراه یانگ یومینگ را گرفت. از آنجا که جیان یوان مست بود و بی فکر عمل میکرد ، بدون اینکه تردید کند ، سریع شماره را گرفت.

اما بعد شنیدن صدای بوغ گیرنده بود، احساس کرد دستهایش کمی می لرزند. نتوانست خودش را کنترل کند و سرش را محکم به شیشه ی باجه فشار میداد.

"الو" صدای یانگ یومینگ از تلفن در گوشش پخش شد.

شینگ چنگ با لحنی آرام او را صدا زد: "یو هایانگ."

وقتی یانگ یومینگ در حال فیلمبرداری این صحنه بود ، شینگ چنگ کنارش به تماشای او نشسته بود. او هنوز می توانست بیان و لحن یانگ یومینگ را وقتی که کنار پنجره ایستاده بود و به تلفن جواب می داد به خاطر بیاورد.

در آن لحظه ، یانگ یومینگ کوچکترین کوتاهی برای بازی دوباره‌ی نقشش نکرد. او تقریباً حالتی را که در روز فیلمبرداری داشت به طور کامل تکرار کرد و با صدایی عصبی و هیجان زده جواب داد: "جیان یوان؟"

شینگ چنگ یا شاید بهتر باشد بگوییم در این لحظه جیان یوان گفت: "نمیخواهی طلاق بگیری؟"

یانگ یومینگ ، با بازی یو هایانگ ، در طرف دیگر تلفن سکوت کرد.

الکل افکار و اعصاب جیانگ یوان را از بین برده بود. صدایش خشن بود و گفت: "تو حتی دوستتشم نداری. اونم تو رو دوست نداره. طلاق بگیر. اگه طلاق بگیری ، میبخشمت."

یو هایانگ با صدای بلندی جوابش را داد: "من نمیتونم ، مادرم طاقتشو نداره."

جیانگ یوآن بی صدا گریه کرد ، آرام حق حق کرد و پرسید: "پس من چی؟"

یو هایانگ گفت: "دوستت دارم جیان یوان."

جیان یوان گفت: "گم شو، من عشقتو نمیخوام!" سپس تلفن را به شدت قطع کرد..

او نمی دانست که باران در بیرون از باجه شروع به باریدن کرده بود. اما چیو ژن ، که بیرون منتظر او بود دیگر آنجا نبود. جیان یوان آنقدر گریه کرد که حتی متوجه نشد چقدر طول کشید تا چیو ژن دوباره با چتری بیرون باجه ظاهر شد و بی سر و صدا منتظر ایستاده بود.

صحنه به همین جا ختم میشد.

شخصی که همچنان در غرفه تلفن مانده بود و گریه می کرد ، جیان یوان نبود ، بلکه شینگ چنگ بود ، گویی انبوهی از احساسات که برای مدت طولانی در قلبش انباشتن شده بودند ، راهی به بیرون پیدا کرده و منفجر شدند.

او از بازویش برای پوشاندن صورتش استفاده کرد ، حتی با این حال به شدت گریه می کرد، بی صدا بود.

چی هوی بیرون باجه ایستاده بود. کاری از دستش برنمی آمد. جرات نمیکرد به او کمک کند. این بار ، هیچ یانگ یومینگ وجود نداشت که او را در آغوش بگیرد و به او بگوید "چیزی نیست" ..

بعد از آنکه یومینگ از گروه فیلمبرداری جدا شده بود، این اولین و تنها تماس بین یانگ یومینگ و شینگ چنگ بود.

امیدوارم که تا الان از این رمان و ترجمه لذت برده  
باشید. برای دانلود فصلهای بعدی به سایت مای انیمه  
مراجعه کنید.

آدرس سایت: [Myanim.es.ir](http://Myanim.es.ir)

کانال تلگرام: [@myanim.es](https://t.me/myanim.es)

只要那是对方想要的。

但是对神的信仰和爱意支撑他继续下去，  
他虽然心里充满了惊慌和害怕，  
就像教徒给神灵献祭，